

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته
دوره‌ی دوم - سال سیزدهم - جلسه ۳۱ - شنبه ۹۵/۹/۲۰

کلام بعضی در استفاده از حکم صورت اول در تعارض عرضی چند دلیل

برخی گفته‌اند از ما ذکرنا معلوم می‌شود که اگر تعارض بین سه دلیل بود بدون آنکه نسبتشان عام و خاص باشد و تعارض هم عرضی بود، همین احکام جاری می‌شود؛ یعنی باید دید کدام یک از آنها اضعف است تا آن را کنار بگذاریم و در جایی که مساوی هستند قائل به تساقط یا تخییر می‌شویم. اما باید دانست این مبحث بدین شکل مصداق کمی دارد یا اصلاً مصداق ندارد. همچنین اینکه آیا این سخن در تعارض بالعرض این‌چنینی صادق است یا خیر، جای بحث دارد که فعلاً نمی‌خواهیم متعرض آن شویم.

صورت دوم از قسم اول: یک عام و دو خاص من وجه

صورت دوم از قسم اول چنین است که یک عام و دو خاص داشته باشیم که نسبت بین آن دو خاص، عموم و خصوص من وجه باشد. خود این صورت دو شق دارد؛ یا خاص‌ها با یکدیگر متفق الحکم هستند و یا مختلف الحکمند.

شق اول که خاص‌ها متفق الحکم باشند، مثلاً یک دلیل عام داریم: «اکرم العلماء» و یک خاص نیز بیان می‌کند: «لا تکرّم الفساق من العلماء» و خاص دیگر بیان می‌کند: «لا تکرّم الشعراء من العلماء». هر کدام از این خاص‌ها نسبت به «اکرم العلماء» اخص مطلق هستند؛ زیرا «کل شاعر عالم، عالم» کما اینکه «کل فاسق عالم، عالم» اما نسبت بین خود خاص‌ها عموم و خصوص من وجه است؛ زیرا عالم شاعر ممکن است فاسق نباشد، کما اینکه عالم فاسق هم ممکن است اصلاً شاعر نباشد (دو ماده‌ی افتراق) و از طرفی ممکن است عالمی فاسق باشد و شاعر نیز باشد (ماده‌ی اجتماع). در اینجا چه باید کرد؟

نوعاً حتی کسانی که قائل به انقلاب نسبت هستند قائل شده‌اند که اینجا عام به هر دو خاص، تخصیص می‌خورد و می‌گوییم اکرام عالمی واجب است که نه فاسق باشد و نه شاعر، با اینکه اگر عام به یکی از این دو تخصیص بخورد (اکرم العلماء غیر الشعراء) و سپس با خاص دیگر (لا تکرّم الفساق من العلماء) نسبت‌سنجی شود، انقلاب نسبت می‌شود؛ زیرا عالم غیر شاعر با عالم فاسق، عموم و خصوص من وجه هستند (مواد افتراق):

عالم غیر شاعر عادل و عالم فاسق شاعر، ماده‌ی اجتماع: عالم فاسق غیر شاعر) ولی گفته‌اند در اینجا به انقلاب نسبت قائل نیستیم؛ زیرا دلیلی ندارد که عام را ابتدا به یکی از این خاص‌ها تخصیص بزنیم و سپس با خاص دیگر نسبت‌سنجی کنیم؛ زیرا عام را با هر کدام از خاص‌ها نسبت‌سنجی کنیم، چون نسبتش عموم و خصوص مطلق است مخصوص آن عام قرار می‌گیرد و نتیجه این می‌شود که عالم غیر فاسق غیر شاعر، واجب‌الاکرام است و حرمت یا عدم وجوب اکرام در «فاسق شاعر» یعنی ماده‌ی اجتماع خاصین، آکد است.

إلا اینکه به مرحوم نراقی نسبت داده شده است که در اینجا هم فی‌الجمله انقلاب نسبت اتفاق می‌افتد و آن در صورتی است که یکی از خاص‌ها قطعی باشد؛ مثلاً نص قرآن کریم یا نص خبر متواتر یا اجماع قطعی باشد. در اینجا باید عام را با آن خاص قطعی تخصیص بزنیم و سپس نسبت‌سنجی کنیم، در نتیجه انقلاب نسبت لازم می‌آید و نسبت منقلب به عموم من وجه می‌شود.

ولی حقیقت آنست که این کلام وجهی ندارد - البته در صورتی که این اجماع یا آن خاص قطعی منفصل باشد که فرض ما همین است -؛ زیرا فرض این است که خاص دیگر هم حجت است و ما بیش از حجت نیاز نداریم و در تخصیص زدن عام به یکی دون دیگری، به صرف اینکه یکی قطعی است موجب تقدم آن نمی‌شود. آری، اگر آن اجماع و آن دلیل قطعی به گونه‌ای باشد که به منزله‌ی مخصّص متصل حساب شود و از اول حجیت ظهور عام مقیداً منعقد شود، آن کلام درست است و هیچ‌کس حتی قائلین به عدم انقلاب نسبت هم با ایشان مخالف نیستند. ولی اگر چنین نباشد و فرض هم این است که به منزله‌ی مخصّص منفصل باشد، تفاوتی نمی‌کند و هر دو خاص می‌توانند مخصّص عام باشند و رجوع به هم عرف این را تأیید می‌کند؛ چون مدرک ما رجوع به عرف است.

فرضاً اگر مولایی دستور بدهد «طلابی که می‌آیند اکرام کن»، سپس بگوید «طلابی که می‌آیند اگر تمیز نباشند اکرامشان نکن» و نیز بگوید «اگر اصلاح نکرده باشند اکرامشان نکن»، معلوم است که عرف هر دو را اعمال می‌کند و توجهی نمی‌کند که نسبت بین خود این‌ها عموم و خصوص من وجه است؛ زیرا تأثیری ندارد و معلوم است که حکم در ماده‌ی اجتماع مؤکد می‌شود.

آری، اگر اعمال هر دو مخصّص موجب عدم باقی ماندن فرد برای عام شود یا اینکه موجب شود افراد عام خیلی کم شود، تعارض پیدا می‌شود؛ زیرا می‌دانیم یکی از این سه دروغ است و همان حرف‌هایی که مربوط به صورت اول بود تکرار می‌شود.

شقّ دوم که خاص‌ها متخالف‌الحکم باشند یعنی با هم جمع نشوند، خود دو حالت دارد؛ یا یکی از

خاص‌ها موافق عام است و یا هیچ‌کدام موافق عام نیست.

مثال جایی که خاص‌ها مختلف‌الحکم هستند و یکی موافق عام است: «اکرم العلماء» و خاص «لا تکرّم الفساق من العلماء» و نیز «اکرم الشعراء من العلماء» که خاص موافق عام است. اگر خاص‌ها را در نظر بگیریم «الفساق من العلماء» و «الشعراء من العلماء» نسبتشان عموم و خصوص من وجه است؛ زیرا ماده‌ی اجتماع دارند یعنی «عالم فاسق شاعر» و دلیل «لا تکرّم الفساق من العلماء» می‌گوید اکرامش نکن زیرا فاسق است، اما «اکرم الشعراء من العلماء» می‌گوید اکرامش کن. از ماسبق حکم اینجا روشن شد که خاص‌ها در ماده‌ی اجتماع با یکدیگر درگیر هستند و مرجع عام فوقانی است و اینکه بعضی از محققین فرمودند حکمش به گونه‌ی دیگری می‌شود صحیح نیست، بلکه ظاهرش این است که عام فوقانی مرجع است.

اما مثال صورتی که خاص‌ها مختلف‌الحکم با عام باشند و هیچ‌کدام با عام، اتفاقی در حکم نداشته باشند، مانند: «اکرم العلماء» که عام است و «یحرم اکرام فساق العلماء» و «یستحب اکرام الشعراء من العلماء» که دو خاص هستند و بین خاص‌ها نسبت عموم و خصوص من وجه وجود دارد. در «عالم فاسق شاعر» دلیل «یحرم» می‌گوید اکرامش حرام است، ولی دلیل «یستحب» می‌گوید اکرامش مستحب است، هر دو دلیل صرف نظر از تعارض می‌توانند مخصص «اکرم العلماء» باشند؛ چون «اکرم العلماء» صرف نظر از تعارض می‌گوید اکرام علما واجب است، اما یک دلیل خاص می‌گوید «اگر شاعر بود مستحب است» و آن یکی می‌گوید «اگر فاسق بود حرام است».

اما این دو خاص در ماده‌ی اجتماع (عالم فاسق شاعر) با هم درگیر می‌شوند و اگر کسی قائل نباشد که نفی ثالث می‌شود، می‌تواند بگوید این‌ها تعارض می‌کنند و مرجع عام فوقانی است، ولی ما اثبات کردیم که متعارضین نفی ثالث می‌کنند، لهذا ثابت می‌شود که «عالم فاسق شاعر» نمی‌تواند وجوب اکرام داشته باشد؛ چون هر دو متفقند در اینکه وجوب ندارد، حال یا استحباب اکرام دارد یا حرمت وجوب نمی‌تواند داشته باشد و لذا نمی‌توانیم بگوییم که مرجع، عام فوق است، مگر کسی بگوید که این‌ها کالعدم هستند و إلا اگر کالعدم نباشند نمی‌توان گفت مرجع عام فوق است. بنابراین وقتی دو خاص توانستند عام را تخصیص بزنند، وجوبی وجود ندارد و امر دائر می‌شود بین اینکه اکرام یا استحباب داشته باشد یا حرمت داشته باشد. پس دوران امر بین یک حکم ترخیصی و یک حکم الزامی است، و در دوران حکم بین ترخیص و الزام، حکم به الزام نمی‌شود و لهذا فرد آزاد است. روشن است احتیاط هم به معنای امثال هر دو فرمان، ممکن نیست؛ چون مکلف نمی‌تواند فعل واحد بیاورد و ترک کند.

یک شبیه

عده‌ای این شبیه را ذکر کرده‌اند که اگر احد الخاصین زماناً مقدم باشد؛ یعنی اول عامی فرضاً از رسول اکرم ﷺ وارد شده است، سپس خاصی از وجود مبارک امیرالمؤمنین ﷺ و خاص دیگری از امام رضا ﷺ صادر شده باشد، عامی که از پیامبر ﷺ صادر شده است توسط خاص اول (صادر از امیرالمؤمنین ﷺ) تخصیص می‌خورد و در غیر مقدار خاص حجت می‌شود. سپس این عام مخصّص در آن مقداری که حجت است با خاص صادر شده از زبان امام رضا ﷺ نسبت‌سنجی می‌شود و عموم و خصوص من وجه خواهد بود، پس انقلاب نسبت پیش می‌آید.

مثلاً «اکرم العلماء» عامی است که ابتدا از پیامبر ﷺ صادر شده است و سپس از امیرالمؤمنین ﷺ صادر شده است که: «لا تکرّم الفساق من العلماء» و چون اخص مطلق از «اکرم العلماء» است آن را تخصیص می‌زند و نتیجه می‌شود: «اکرم العلماء غیر الفساق منهم»، سپس در سنه‌ی ۲۰۰ هـ ق از امام رضا ﷺ صادر شده است که: «لا تکرّم الشعراء من العلماء». اگر شاعر عالم (موضوع خاص دوم) را با عالم غیر فاسق (موضوع عام مخصّص) بسنجیم من وجه هستند؛ زیرا شاعر عالم ممکن است فاسق باشد، عالم غیر فاسق هم ممکن است شاعر نباشد (مواد افتراق)، همچنین ممکن است شخصی هم عالم باشد و هم غیر فاسق و شاعر نیز باشد، پس عام مخصّص و خاص دوم ماده‌ی اجتماع پیدا می‌کنند و انقلاب نسبت رخ می‌دهد که نتیجه‌اش تعارض است و باید احکام تعارض را به کار برد.

پاسخ سید خوبی رحمته به شبیه‌ی فوق

سید خوبی رحمته می‌فرماید: درست است که این‌ها در سه زمان صادر شده‌اند، ولی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام

۱. مصباح الأصول (ط - مؤسسة احیاء الآثار)، ج ۲، ص ۴۷۱:

و ربّما یتوهم فی المقام انقلاب النسبة، و عدم جواز تخصیص العام بکلا المخصّصین - و لو لم یکن فیہ محذور - فیما إذا تقدّم أحد الخاصین زماناً علی الآخر، كما إذا صدر العام من أمير المؤمنین (علیه السلام) و أحد الخاصین من الباقر (علیه السلام) و الخاص الآخر من الصادق (علیه السلام) فأنه یخصّص العام بالخاص الصادر من الباقر (علیه السلام) أوّلاً إذ به یکشف عدم تعلق الارادة الجدیة من لفظ العام بالمقدار المشمول له، فلا یكون العام حجةً بالنسبة إلیه، ثمّ تلاحظ النسبة بین العام و الخاص الصادر من الصادق (علیه السلام) و هی العموم من وجه حیثنذ، ففی المثال المذكور - بعد خروج العالم الفاسق من قوله: اکرم العلماء - یكون المراد منه العلماء العدول، و النسبة بینهم و بین العالم الشاعر هی العموم من وجه، لاجتماعهما فی العالم العادل الشاعر، و افتراقهما فی العالم العادل غیر الشاعر، و هذا هو الفارق بین هذه الصورة و الصورة الاولى، فان النسبة بین العام و أحد الخاصین بعد تخصیص العام بالخاص الآخر هی النسبة بینهما قبله فی الصورة الاولى، فلا تتقلب النسبة أصلاً، بخلاف الصورة الثانية كما عرفت.

نور واحد هستند، کلامشان هم کلام واحد است، چنانکه در بعضی روایات هست که اصلاً می‌توانید آنچه که از یکی از ما صادر شده به دیگری نسبت بدهید. و اساساً اینکه روایت یک امام را با روایت امام رضا علیه السلام و یا امام دیگر می‌شود تخصیص زد، به این خاطر است که این‌ها به منزله‌ی واحد هستند، و إلا سخن کسی را با سخن شخص دیگر نمی‌توان تخصیص زد.

گاهی بعضی‌ها اشتباه کرده‌اند و مثلاً گفته‌اند سخن صاحب کامل‌الزیارات که گفته است همه‌ی روات کتاب من صادق هستند، با کلام نجاشی که می‌گوید فلان شخص کذاب یا غیر ثقه است تخصیص می‌خورد، در حالی که اینجا تخصیص معنا ندارد؛ زیرا حرف کامل‌الزیارات مربوط به ابن قولویه است و کلام نجاشی جداست و نمی‌تواند مخصص آن باشد.

اینکه ما می‌توانیم عام صادر از پیامبر صلی الله علیه و آله را با خاص صادر از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام تخصیص بزنیم به خاطر این است که این‌ها به منزله‌ی متکلم واحد هستند، پس گویا همه‌ی حرف‌ها را یک نفر بیان کرده و در یک زمان صادر شده است، لذا می‌توانیم دو خاص متعاقب زماناً را مثل دو خاصی که هم‌زمان صادر شده‌اند فرض کنیم و همان‌طور که در دو خاص هم‌زمان می‌توانیم هر دو را مخصص عام قرار دهیم، اینجا هم که در دو زمان متفاوت صادر شده‌اند تفاوتی ندارد و می‌توانیم آن دو را مخصص عام قرار بدهیم، لامحاله اگر آن محذورهایی که گفتیم، یعنی کم شدن یا باقی نماندن افراد عام یا تخالف بین خاص‌ها، نباشد می‌توانیم عام را با هر دو تخصیص بزنیم.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

و هذا التوهم مدفوع بما ذكرناه سابقاً من أن الأئمة (عليهم السلام) كلهم بمنزلة متكلم واحد، فإنهم يخبرون عن الأحكام المجعولة في الشريعة المقدسة في عصر النبي (صلى الله عليه وآله) و لهذا يخص العام الصادر من أحدهم بالخاص الصادر من الآخر منهم (عليهم السلام) فإنه لو لا أن كلهم بمنزلة متكلم واحد لا وجه لتخصيص العام في كلام أحدٍ بالخاص الصادر من شخص آخر، فاذن يكون الخاص الصادر من الصادق (عليه السلام) مقارناً مع العام الصادر من أمير المؤمنين (عليه السلام) بحسب مقام الثبوت، و إن كان متأخراً عنه بحسب مقام الاثبات. و كذا الخاص الصادر من الباقر (عليه السلام) فكما أن الخاص المقدم زماناً يكشف عن عدم تعلق الارادة الجديدة من لفظ العام بالمقدار المشمول له، كذلك الخاص المتأخر أيضاً يكشف عن عدم تعلق الارادة الجديدة من لفظ العام بالمقدار الذي يكون مشمولاً له، و كلاهما في مرتبة واحدة.

و يتضح ما ذكرناه بالمراجعة إلى الأوامر العرفية، فإنه لو صدر من المولى عام و خاصان في زمان واحد مع كون النسبة بين الخاصين عموماً من وجه، فأرسل الخاصين إلى العبد في زمان واحد بتوسط شخصين، فوصل أحدهما إلى العبد قبل وصول الآخر، لا يكون وصول أحدهما قبل الآخر موجباً لاتقلاب النسبة بين العام و الخاص المتأخر، مع صدورهما من المولى في رتبة واحدة، بل لا بد من تخصيص العام بكليهما، كما هو واضح.